

کدرو سیا (بلوچستان)

کد روسیا Gadrosia یا او ریشیا Vreitae (بلوچستان) ولایتی است در جنوب افغانستان که شمالاً به اراکوسیا (قندهار) و سیستان و صحرائی لوت فارس و جنوباً به بحیره عرب ، شرقاً به خط سند (سلسله کوهی که از کراچی تا کویته در طول سه صد میل رفته و بلوچستان را از سند جدا میکند) و غرباً بمملکت فارس مربوط و متصل است . بلوچستان يك ولایت کم آب و نسبتاً غیر معمور بوده ، دارای میادین چول ، وریگزار های خشك ، سنگ پالها ، ریگهای متحرك و سوزان ، جبال و سلسله کوههای غیر منبت ، اراضی ناهموار ، دلد لها ، اراضی مرطوب و سبزه زار ، سطوح مرتفعه ، جنگل ها ، چشمه ها ، وادیهای سنگ و فراخ ، نهرها است . انهار بلوچستان غیر کافی است و غالباً در گرما خشك و بعضاً در دشت ها غرق و معدوم میشوند ، لهذا آبیاری بواسطه قنات است و اراضی مزروعه کباب ، آب و هوای این ولایت مختلف و بسیار خشك و غیر بارانی بوده ، در زمستان سیاب ترما میتر در شبها پایان صفر را نشان میدهد ، و در گرما حرارت شدیدی دارد ، قسمت کثیر زراعت منوط بگندم بوده ، و صادرات آن مخصوص میوه جات از قبیل تربوز و انگور است معادن بلوچستان عبارت از ذغال (بین راهای هارنای Harnai و کویته) و تیل (دامان کوههای شیرانی و غیره) و گوگرد و غیره میباشد حوادث و عوارض طبقات الارضی در بلوچستان زیاده تر وقوع یافته ، و اسباب تغییرات ارضیه گردیده است ، حتی نزدیکترین اینحوادث رزله ۲۰ دسمبر ۱۸۹۲ مسیحی را میتوان حساب کرد که شقی هولناکی در حصص مغربی تواجه عمران احدث نمود .

حیوانات وحشیه بلوچستان زیاد ، و در اراضی ساحلی دارای ماهی است که

قسمت بزرگ خوراک اهالی را تامین میکند، جغرافیون یونان یکوقتی اهالی
آبجارا (اینخوفاج) یعنی آکل السمک نام نهاده بودند، در ساحل بلوچستان
چند خلیج واقع شده که حکم لنگرگاه دارد، و مذهب عمومی اهالی مسلمان
حتفی المذهب وزنده کنی شان چادر نشینی است .

نفوس بلوچستان تقریباً بربك مليون ودوسد هزار بالغ میشود، ولایت او
عجالتاً بدو حصه تفریق میگردد :- غربی و شرقی . حصه غربی در رقبه تقریباً
۶۰۰۰ مربع میل و بدو قسمت شمالی و جنوبی واقع شده که اول آن بری و ده بیس
ساحلی است . اینحصه غربی موسوم به مکران و حالیه مربوط بمملکت ایران بوده
و تقریباً دارای سه صد هزار نفوس است . قصبات مشهوره او عبارت است از :-
مبور، مکران، جالق، دیزک، سرحد، ایرافشان، ماکار، سربار، لشار،
چامپ، یابوخ، دامان وغیره . طوایف مشهوره این قسمت اینها هستند :

برهان زائی، یار احمد زائی، غمشاد زائی، بیمار زائی، جهانشاه زائی وغیره . در سال
بلوچستان غربی را در سال ۱۸۴۰ مسیحی بعد از عسکر کشی هندی بمبور اشغال
کردند، معیناً تا سال ۱۸۷۲ مسیحی بطور قطع حدود فارس شناخته نمیشد .

بلوچستان شرقی، در قرن ۱۹ عیسوی بالتدریج از طرف انگلیز ها تصرف شد، و
و علاقہ های بلوچ در اثر پالیسی رابرت بندیمان معروف بتعلق بمحکومت هند بر فارس
گردید، و حتی (پشین و سوی) که در جهت شمالی آن و مربوط بولایت و دهها بود،
نزد سال ۱۸۸۱ مسیحی از افغانستان مجزاً و ضمیمه حکومت هند شد، و در سال

۱۸۸۲ بلوچستان، بلوچستان برطانوی گفته شده و در سال ۱۸۸۹ تمام بلوچستان و زره
تا حدود افغانستان بتصرف انگلیس ها رفت . سرحد حالیه بین افغانستان و بلوچستان
از جنوب رود گومل شروع شده بطرف جنوب غربی پرورد، و آنجا بسه جنوب

شوراولک بطرف نوشکی می‌دود، و متصل نوشکی ریگستان هامند را عبور و تقریباً در يك خط مستقیم از بین ریگستان سیستان بجناب غرب تا سرحد فارس تمتد می‌شود.

قسمیه و شهرهای مشهوره بلوچستان شرقی عبارت از کلات (۱۵ هزار نفوس دارد) قندابیل (قنداره) کسوتیه (پایه تخت انگلیزی بلوچستان) و لاس بیابان ، نوشکی است . در قرن دهم شهر عمده بلوچستان قصدار بود که اهمیت امرهزه کلات را داشت ، و مایدات گمرکی اورا بار تولد از قول مقدسی يك مليون درم می‌نوید . در وقتیکه حکمران قصدار غیر از خلافت بغداد اقتداری را نمی شناخت ، محمود غزنوی در قرن یازده مسیحی جنگهای سختی با قصدار نمود . شهر قندابیل در مرکز حاصلخیزترین نقاط بلوچستان واقع شده ، و بقول انگلیزها اگر معمور شود ، خورا که تمام بلوچستان را میتوان داد .

در ازمنه متقدمه که شعبه هند و اروپائی آسیائی از آسیای وسطی در ولایت باختر و آریانه مهاجرت کرده و از آنجا بصفحات داخله افغانستان منقسم شدند ، قسمتی از اینها براه اسکاستین و آرا کوسیا بقسمت های شمالی و غربی بلوچستان سرازیر گردیده ، و بدو با تحریف همان اسامی اسکاستین و آرا کوسیا و آریانه نام وطن خود را اوریشیا گذاشتند ، قبایلی هم از همان اوقات نام خودشان را با تبدلات اسمای مذکوره آساگا و آساجدان نهادند که تا امروز موجود بوده ساگا و ساجران خوانده میشوند ، و محققین اروپا اینها را از ساکنان قدیم و اصلی بلوچستان می‌شمارند . ~~هنگامی~~ که دستهای دیگر از طوایف باختر براه بلور و باکتیا بجهت شرق و جنوب بلوچستان سرازیر شدند ، و اینها به تحریف کلمه باختر و باکت یعنی باخت (پختوی حالیه)

بختی و ماری و را هوی نامیده شدند ، که تا اکنون موجود و بقول مطلقین ، شرب از همان بلشندگان قدیم این سرزمین شمرده میشوند . راجع به بختی ها و ماری ها که در جنوب کوه های سلیان در بلوچستان سکونت داشته و رند بلوچ Rind Baluch خوانده میشوند دایرة المعارف بریتانیا چنین تعریف میکند : « بختی ها و ماری ها مثل افریدی های افغان سفید میباشد ، و هم چنین هستند بلوچهای دیره جات ، و اینها سوارکار و شجاع و مانند پشتون ها وابسته روایات اسلاف اند ، اصل کلمه بلوچ نیز تحریف همان اسم باختر و بلور است که امروزه بلوچ و بلوچستان نامیده میشود . طایفه براهوی که تقریباً سه صد هزار نفوس و ربع اهالی بلوچستان را تشکیل میکنند ، بقول دایرة المعارف بریتانی اسم آنها (براهوی - مطابق پتروش) تحریف براهوی (مردم کوهی) بزبان سانسکریت است . و اینکه اهالی افغانستان را اغلباً هندوها ، مردم کوهی میدانند ، طبیعی و معلوم است ، براهوی ها در میدان و مسیح قلات ناسند سکونت دارند . طایفه تاجیک بلوچستان نیز از تاجیکهای قدیم افغانستان است که قسماً از پاهیرات در ماورالهر هجرت نمودند و قسماً بصفحات بلوچستان هجرت کردند ، و اکنون طایفه از آنها بنام دهکانان در شهر مکران و اکناف آن توطن داشته ، و بنام تقی هم یاد میشوند . قبیله هات را محققین در بلوچستان از طوایف اصلی فلوات آجا حساب میکنند .

سروردهورهای اقوام جوار و دور دست را در بلوچستان باز کرد و اختلاطهای قومی شروع شد ، از انجمله است فارسیدهای که در ریگستانهای ماشکل و خاران سکونت دارند این طایفه از اختلاط بومی ها با فارسی ها بعمل آمده اند . طوایف ریگی ، یگستانی که در علاقهای کر ، کچ ، کاش ، کاین و غیره بود و باش دارند ، از اختلاط

اعرابی که در نصف ریگی بلوچستان قبایل بدوی و صحرا نشینی تشکیل کرده بودند ، بوجود رسیده است ، طایفه قنبری از انجمله ، منسوب به قریشی عرب است . مغولهای تاتار که در قسمت جنوبی بلوچستان و در حصص کوهستانی و جنوبی خاران و مکران منتشر گردیدند ، نیز آهسته آهسته با بومیان در آمیختند . و از اختلاط راجهوتیهای هندوستان با اهالی بومی بلوچستان طایفه جدیدی بنام چتچکی ظهور نموده که در مکران ، بیخ گر ، کیج ، سکونت دارند . و طوایف پشتون از سلسله جیان جنوب اراکوسیا بصفحات شمالی بلوچستان سرازیر گردیدند . و از انجمله است طوایف ناصر ، خروت ، ترین و غیره .

بعد از آنکه آریین های افغانستان در بلوچستان به تشکیل جمعیت پرداختند ، مدتی با سوده گی زیست نمودند ، در آن عهد دیانت آنها بت برستی بود و زبان شان زبان قدیم آریائی افغانستان . و قتیکه دوا باختری سقوط کرد ، همخانیشان بر افغانستان تسلط یافتند ، و از انجمله دارا یوش بود که بر سنده و پنجاب دست دراز کرد ، و بر بلوچستان تسلطی هم رسانید . در اواخر قرن چهارم مسیحی اسکندر یونانی به پنجاب عسکر کشید و در وقت عودت بمملکت فارس ، از بلوچستان گزر کرد ، او درین سفر بیابانهای بی آبی را طی نمود ، و چاهها حفر نموده آبی خورد ، و بهای و خرمائی قناعت کرد ، و مجبور شد با اهالی شجاع رزم های سختی نماید . سکندر در عین این زحمات بعض اراضی شاداب و زرخیزی را نیز تصادف نمود ، و نباتات مقبول و بته های خوشبو و خار داری تماشا کرد ، و بالاخره بعد از طی کردن راهای صعب المرور ، تحمل گرمای سوزان حصص غربی مکران ، ازین وادی بسلامت گذشت .

بعد از اسکندر یونانیان در باختر به تشکیل سلطنتی پرداختند ، و سلوکس نیکبیار (۳۱۲ - ۲۸۱ ق . م) در رأس آن تشکیلات قرار گرفت ، متعاقباً

در هند هندوها بشوریدند و بنیاد یونانیان را بر انداختند ، قاید مشهور آنها چندر گپت ، وریا صفحات جنوب هندو کش را استیلا کرد ، و بر بلوچستان مسلط شد (۳۰۵ ق . م) مگردیری نگذشت دولت باختر قوی شد ، و شهرزاده گان باختری بر صفحات جنوب هندو کوه نادریای سند استیلا کردند ، ارا کوسیا پایه تخت قسمت جنوبی افغانستان قرار گرفت ، و نفوذ آنها در بلوچستان کشیده شد . در عهد دیمتری پادشاه مشهور باختر (ربع اول قرن دوم قبل المیلاد) نام ولایات هندوستان نادریا ضمیمه حکومت افغانستان گردید . بعد از آنکه دولت باختر سقوط نمود ، کوشان شاهان جای آنها را در تمام افغانستان اشغال کرد ، و از قرن سوم میلادی دولت هیاطله عوض کوشانیان قرار گرفت . در فتور هیاطله ها ساسانیان فارس بر قسمتی از افغانستان مسلط شدند ، و نفوذ آنها از جهت غربی بلوچستان در داخله آن پهن گردید . ولی قدرت و تسلط همان رؤسای بومی را بود . این وضعیت تا ظهور اسلام طول کشید .

در طی این اعصار دیانت زرتشتی از جهت شمال و غرب و دیانت بودائی از شرق و شمال در بلوچستان نفوذ نمود و دیانت بت پرستی قدیم را تا اندارهئی فشار داد . زبان آریائی قدیم نیز در اثر اختلاط السنه فارس و یونان و هند از همرفت و زبان نویی جانشین آن گردید . اختلاط السنه پشتو و دری و فارس در ترکیب زبان جدید مدخلیت تامی داشت ، و لغات هند در آن افزود ، و این همان زبانی است که تا اکنون بعلاوه زبان تاجیکی حصص غربی در بلوچستان معمول و مروج است . اما بسط و نفوذ تمدن باختری و بودائی در این ولایات فسیح الاراضی و قلیل النفوس محتاج تحقیق و کاوش های نامی است .

در قرن هشتم مسیحی افواج خلفای عرب بلوچستان را فتح کردند و اهالی دیانت اسلام و متعاقباً بذهب حنفی گرویدند ، در قرن نهم بلوچستان در قید

اطاعت پادشاهی زابل بود ، غالباً در ادوار ما قبل و ما بعد از اسلام مقدرات بلوچستان با ولایت زابل شریک شمرده میشد ، مهذا ریاست داخله در دست رؤسای بلوچستان باقی ماند . در عصر خلفای عباسی بغداد ، در بلوچستان سلسله بومی بنام آل سهراب حکومت مینمودند و سلطه این سلسله مدتی دوام نمود ، و بعد ها حکومت به سلسله سواد منتقل شد ، این سلسله از باشندگان جبال بودند ، و یگوقتی مجبور با استمداد از قبایل براهوی شدند ، ولی این استمداد به ضرر آنها ختم گردید ، چه قبیله سرواری (یکی از قبایل براهوی) قوت گرفته و در تحت ریاست قنبرخان نامی حکومت کلات را بدست گرفتند و مدتی هم در انجا حکمرانی نمودند .

در قرن دهم حکمرانهای بلوچستان غیر خلافت بغداد قدرتی را نمی شناختند ، در قرن یازدهم دولت هنرنوی آنها را مطیع حکومت مرکزی افغانستان قرارداد ، و تا اختتام دولت غور این قرار باقی بود .

در قرن دوازدهم هجوم خوارزمشاه و جنکیز بساط سلطنت غوریه افغانستان را برچید و در ولایات فتور و خداد ، بلوچستان نیز در تحت ریاست رؤسای بومی مستقل گردید ، در قرن شانزدهم بعد دولت جلال الدین اکبر شهریار گورکانی هندوستان ، بلوچستان ضمیمه دولت هند گردید ، و متعاقباً در تحت ریاست ناصر خان حکمران بومی کلات ، که از همان سلسله آل قنبر بود ، بلوچستان شرقی قوت گرفته ، و خان مذکور رؤسای سرکش مکران (بلوچستان غربی) را مطیع خویش ساخته ، و به تشکیل یک حکومت بزرگ بلوچستانی کامیاب آمد . بعد از فوت ناصر خان این سلسله از هم گسیخته و بلوچستان در تحت حکومتهای مختلفه بومی قرار گرفت . در قرن هجدهم نادر شاه ترکان بر بلوچستان مستولی شد ، و متعاقباً در همان قرن احمد شاه بابای بزرگ آن را بدولت افغانستان مسترد

نمود . در قرن ۱۹ سلطنت افغانستان گرفتار اغتشاشها و خانه جنگی ها بود ،
 لهذا چنانکه در پنجاب هندوها ، و در سند میرها اعلان استقلال کرده و از افغانستان
 مجزا شدند ، بلوچستان نیز توسط خانهای بومی از افغانستان جدا شده و بسرعت
 ضمیمه دولت بریتانیای هند گردید .

دوره اسلام در بلوچستان اسباب ترقی زراعت و حفر قنوات گردید ، و هنوز
 آثار زراعت و کاریزهای آن عهد پدار است . اهراب بند های قیمتداری در
 بلوچستان اعمار نمودند ، و مساجد نفیسی در آنجا ساختند ، بنای شهر مکران
 و کتیبه های ظریفی که مانده بهترین یادگارهای معماری مهندسیین اسلام بشمار
 میرود . با کل حال ولایت بلوچستان از حیث تجارت و طرق مواصله بدیای بمبار ،
 از عمده ترین ولایات مملکت بوده ، راهالی آن بشجاعت و زحمت کشی ، تحمل
 و جوانمردی ، فیاضی و جنگجویی متصف و موصوف است . (باقی دارد)



بقلم آقای عبدالله خان
افغان نویس

(فضایی فراموش شده)

بجمن محترم ادبی !

نظر باینکه کارکنان مجله نفیسه کابل در نشریات مفیده خود بیشتر احتیاجات تاریخیه وطن عزیز را طرف توجه قرار داده و بزنده کردن مفاخر ماضی این مملکت قدیم صرف مساعی می نمایند بنده نیز به ترتیب فهرست یکسلسله رجال فاضل افغان که بد پختانه در زوایای مجهول و منظم نسیانهای تاریخی فراموش مانده پرداختم. ازین اعظم ملی ما بد پختانه اند که ها و تاریخهای مشهوره آسیا ذکر می نموده اند و حتی اسامی اغلب آنها را باستثنای دومیه تاریخ ملی از قبیل حیات افغانی و خورشید جهان و تاریخ شیر شاه سوری (فلسفی و متعلق به نویسنده) در سایر کتب نمیتوان یافت . مناسبانه اینها هم با احتصاری آگفا نموده و بشرح حال آنها مفصلاً نه پرداخته اند باکل حال به اتحاد و تحریک اقلاً فهرست آنها عجله اکتفا رفت . بلحاظ آنکه این اختصار چاب دوت منلا و متابعین وطن عزیز گردیده و در اثر توجه عمیق اینها این اسامی گرامی روشنتر و معام در دسترس تری را احراز نماید . و اگر وقت مساعد نماید بنده در تعقیب این فهرست بذکر حال سایر اعانم ملی حتی المقدور خواهد پرداخت .

(عبدالله افغان نویس)

(۱) مولانا محمد عصام که یکی از علمای متوسطین و در علوم شرقی اسلامی عالم با اطلاع بوده و بر کتاب شرح و قایه حاشیه مستقلی نوشته است که تا حال بطبع نرسیده و نسخه های قلمی آن در حوز های تدریسی وطن رایج و متداول است ، مولدش کجور لغمان سنین عمرش بین ۶۸ و ۷۰ قوم اونبازی و در سنه ۹۰۰ پدرود حیات گفته و مدفنس در کجوری لغمان واقع است .

(۲) مولانا شیر محمد آخند زاده اوتکی در سال ۱۰۹۲ قدم بعرضه وجود نهاده ایام جوانی را در هرات و در بعضی شهر های ایران به تحصیل علوم پرداخته

بعد در قندهار به تعلیم و تدریس و تصنیف مشغول بوده در علوم دینی و منطق و دیگر علوم شرقی تصانیف عدیده از وی بیان-گار مانده است و کتابی هم بزبان افغانی موسوم به اسرار العارفین از تصانیف این علامه منظوم و بطبع رسیده مولدش قندهار سنین عمرش (۸۳) در سنه ۱۱۷۵ طومار حیات را در نور دیده در تکیه سهو بمسافه سه گروهی شهر قندهار مدفون است .

مشار الیه در نزد اعلیحضرت احمد شاه منزلت نیکوئی داشته و معروف به ملا

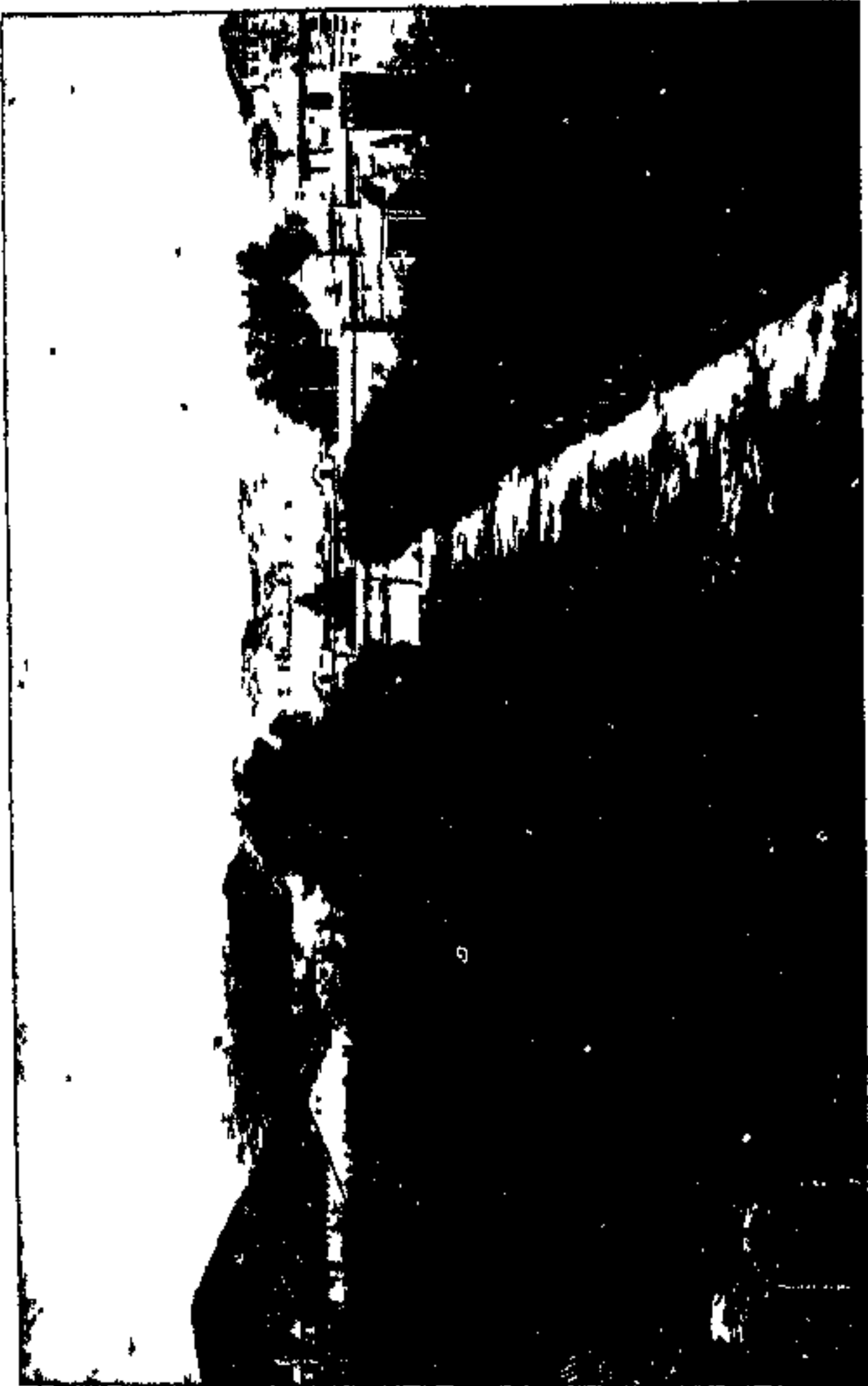
ارادت بوده

(۳) مولانا عبد المطلب صاحب مرحوم معاصر اعلیحضرت تیمور شاه و از صاحبان فضل و کمال عصر خود بود و از طرف اعلیحضرت موصوف به صدرالعلمای ملقب بوده است مشار الیه در علوم شرقی عالم خیر و بصیر و مخصوصاً در الهیات دسترس تمامی داشته اند و در تصوف مقام بلند را حائز بوده و در مقدمات علم تلویح که مبنی بر علم اصول است حواشی نوشته اند و حواشی مسد کور بطور ارث باعقاب شان جناب مولوی عبدالقدیر خان رسیده که تا کنون بطبع رسیده است مولد شان چهار باغ لغمان سنین عمر شان تخمیناً (۵۷) ساله و در سنه ۱۱۹۵ بدرود حیات گفته در مقبره عمومی چهار باغ لغمان مدفون میباشند .

(۴) ملا محمد عمر صاحب اسحق زائی فاضل و متشرع و در تمام علوم شرقی

معروف روزگار خود بوده کتابی در علم تجوید بزبان افغانی از یادگار های علمی و قلبی اوست که تا حال بطبع نرسیده است ، مولدش دنده لغمان سنین عمرش (۹۲) ساله در سنه ۱۲۰۵ بدرود حیات گفته و در دامنه خواجه رواش

کابل مدفون است . (باقی دارد)

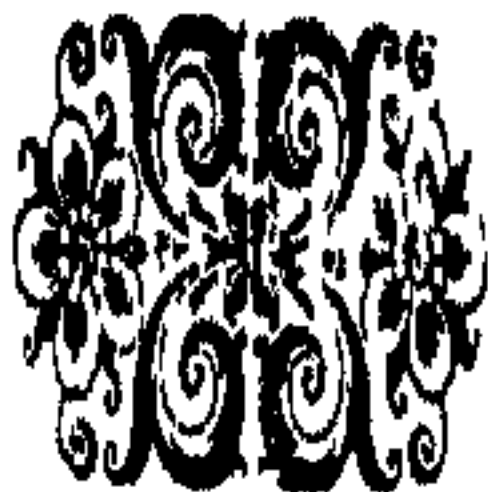


معهده آب قسمت انبساط و حصه ارسمت دا حلی مترقی لوزنگت که موقع صرف ناری اون حوال مو تو برداشه شه .

یاد آوری

از دفتر کپی مطالبی که تا حال وجه بدل اشتراک این مجله را پرداخته‌اند متنی است که مبلغ اشتراک خود شایرا بخزانه جات محل پرداخته رسید عوض و معاوضه یا مستقیماً پول بخود دفتر مجله ارسال و رسید حاصل داشته زاید ازین ما را با انتظار نگذارید .

دفتر مجله کابل



یاد اوری و پیششهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و فارسی
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را درین راه کمک
نموده وقتاً فوقتاً بکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی و فارسی
که مطابق بقواعد اصليه زبان متعارفی ملی بوده و بین نویسندگان و عملی معمول
و متعارف نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا بفرمایند متشکراً برسم پادشاه
بر علاوه اظهار قدرشناسی یکدوره مجله کابل را بیکان بآنها تقدیم خواهد شد .





شماره نهم

مجله است ماهوار، علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی

محل اداره: پست جاده آرک، انجمن ادبی
در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر میشود.

مخابرات یا انجمن ریاست.

عنوان تلگرافی: - کابل، انجمن

اشتراك سالانه

۱۲ افغانی

» ۱۴

نیم پوند انگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخله

» خارجه

[طلبه معارف وطن که حاشیه های ۳، ۲، ۱
باشد و کسانی که کتب قلمی میبایند

سائر طلبه معارف وطن

۲۶ رمضان ه ق = ۱۵ دلو ۱۳۱۰ ه ش = ۳ فروری ۱۹۳۱ میلادی

فهرست مندرجات



شماره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	علم و تربیت	آقای غلام جیلانی خان اعظمی	۸ الی ۶
۲ :	زبانها در بابل	حاجاب و اوای مهمل ران صاحب	۱۰۱ ، ۹
۳ :	جبل غر جستانی	آقای سرور محبوبا	۱۲ ، ۱۰
۴ :	انسان چگونه بکتابت آساشد	ترجمه محمد باجرخان صاحب آمده	۱۷ ، ۱۴
۵ :	علم و عمل	جناب مستغنی	۲۶ ، ۱۸
۶ :	از مشاهیر تاریخی رجال وطن	آقای اعظمی	۲۹ ، ۲۷
۷ :	اسلام و کشف امریکا	اوتباس و ترجمه ش. ادراد مذبح	۳۱ ، ۳۰
۸ :	فضای فراموس شده	عبدان حاج اعظمی	۳۱ ، ۳۰
۹ :	افغانستان و نگاهمی ساریج آن	آقای میر نظام	۴۱ ، ۴۰
۱۰ :	تصاویر — ۳		



آدرس

محل اداره : چاده ارگه

انجمن ادبی

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

« عبارات : با انجمن »

مجله کابل

تالی ۱۲ آرمانی

ولایات داخله ۱۴

« خارجیه = پوند

اسلامی

طالبه معارف نصف قیمت

محل انتشار : مآهوار علمی ادبی، اجتماعی، تاریخی

جلد ۱۵ دلو ۱۳۱۰ هـ ش = ۳ فروری ۱۹۳۱ م

پلم آقای علام بیلا نی خان
اعظمی

علم و تربیت

علم و تربیت دو اسم مترادفست که غالباً در اذهان توأم و مشترک شناسخته میشوند ؛ علت این تعرف مشترک هم لزوم وحدت و ضرورت نهاد و مدلول آهست که در موقع تطبیق و عملیات یکی بدون وجود دیگر آن اثبات ماهیت و حقیقت کرده نمیتواند !

مثلاً شخصی را از کدام کتاب علمی چیزی می آموزند و برای اینکه آنچیز در عقل و حواس متعلم تاثیر بخشیده و منتج نتیجه گردد البته معلم ذهن و حافظه و ناطقه و بالاخره اراده متعلم را به تطبیق و اعتیاد آن موضوع حاضر ساخته و بکار می اندازد ؛ پس آنچه شاگرد فهمیده علم است و آنچه معلم زحمت کشیده تربیه است که توأم بهام در حق شاگرد خود میزول داشته ؛ اما در عین زمان شاگرد از معلم خود علم و تربیه فرا گرفته است یعنی از کتاب علم و از معلم تربیت .

هرگاه شاگردی بدون زحمت معلم و مربی بوسیله مطالعات یا از طریق مسموعات بمطالبی کسب اطلاع می نماید گویا صرف علم آموخته خواهد بود نه تربیت ؛ زیرا علم چیز است که از حقیقت و ماهیت شیء بحث مینماید ولی تربیت آنها در عقل و احساس تزیق کرده و شخص را بفرآ گرفتن آن مستعد میسازد پس ازینجا ، میتوان فرقی بین علم و تربیت گذاشته و هر کدام آنها بصفتان علیحده متمایز نمود ؛ مثلاً علم که مقصد از دانائی و وقوف بهر چیز است از قبیل علم توحید و دیانت ، حکمت ، فلسفه ، حقوق ، تاریخ ، سیاست و غیره که بدو این علوم یاد روی اوراق کتب و رزنامه ها و غیره موجود میباشد یا در حافظه اشخاص فقط آنها عام است و عام نامیده میشوند که فاعلین و (دانایان) آنها معلم ، مسبق ، یا اطلاع می نامیم ولی بالعموم کسانی که از علوم مستفید شده و دارای صفات مذکوره میشوند ذریعه نیال و موفقیت شان تربیه معلمین و مربیان است که آنها قوای معنوی و مادی معلمین را باستقبال و پذیرفتن مفاد و مدلول این علوم حاضر ساخته ذهن و اراده شا را مستعد عشق و تطبیق آن نموده اند چه اگر این وسیله تربیت در میان نباشد بسا کتب علمی موجود است که کسی از آنها استفاده نخواهد نمود ؛ یعنی علم بخودی خود عقل و ذهن را برای درک و تطبیق آن همه مطالب روشنی و استعداد بخشیده نمیتواند .

ولی اگر بصورت شاذ و ندرت بینیم که در وجود بعضی اشخاص تایرات علمی بیشتر رسوخ کرده و کمتر محتاج بتربیه اشخاص مربی میشوند حکم این قاعده مستثنا و منحصر بهمان مردمان فوق العاده بوده و عمومیت ندارد و باقی هر کسی که است در راه استفاد از علوم بیشتر محتاج تربیت مربی میباشد و بدون تربیت نمیتوانند مستقیماً استفاده از علم و معرفت نمایند یعنی نتایج مفید را که علم این باب می نماید ازان محروم خواهند بود .

برای توضیح این مقصد وجود دو نفر طالب علمی که یکی بوسیله مطالعات از علوم الکتریکی زیاده میداند و دومین بقدر مطالعات خود فقط نزد انجیر برق تطبیقات کرده و داخل عملیات میباشد در نتیجه معلوم است که کدام يك ازین دو نفر از فن الکتریکی عجلتاً استفاده خواهد توانست ؟

گرچه تربیت اساساً از سرچشمه علم شاداب میشود و فقط وقتاً که نور و فروغ علم در وجود کسی تابیدن گرفت وجود تربیه احیا میشود و ما میتوانیم چنین شخصی را با تربیت ، ماهر ، فاضل و غیره بگوئیم ولی در مورد احتیاج حیاتی بشر بقدری این موضوع مهم و قابل توجه است که علم بدون تربیت حکم عدم را دارد و طوریکه میگویند علم بی عمل فانی است و افعلاً چنین بوده و بزعم ما عمل علم عبارت از همان تربیه است که در راه مظاهر علمی باشخاص تالی و تزئین میشود و باینوسیله روح و حواس و ارادات اشخاص در هر موقعی بدرستی میتوانند نور علم را از خود انعکاس بدهند بالعکس اگر مصقل تربیت وجود نه داشته باشد وجود عام یا فضیلت علم در حافظه ها دارای همان مقامی است که در کتب و رسائل موجود میباشد .

تربیت اصول مختلف و طرق متنوع دارد یعنی تربیت علمی که قوای عقلی و حسی را بجه ترتیب برای فرا گرفتن علوم و احسن استعمال آنها حاضر می نمایند ، تربیت عقلی و حسی که عقل و احساس طبیعی را در وجود اشخاص چگونه روشنی و قدرت می بخشایند ؟ و تربیه بدنی که جسم را بوسیله آن چگونه قوت و قدرت حاصل میشود ؟ و غیره تربیه هائیکه هر کدام بوسیله مختلفه تاثیرات خوب و مفیدی در یکی از قوای مادی و معنوی کرده و بآنوسیله ترقی و پرورش می یابند ؟

در موضوع علوم مقصد ما از آن تربیه است که معلم نباید بهمین انداره تربیه

و تعلیم اکتفا ورزد که صرف کدام مضمون علمی را از صفحه کتاب در لوحه حافظه و خیال متعلمین نقل دهد بلکه مساعی در تربیه اساسی شاگرد لازم است که وی از علم چه استفاده و از معلم چه یابد بیاموزد !

پس از اینجا میتوانیم مهمترین قسمت های تربیه را نسبت بحوائج عمومی يك نفر محصل دونوع قرار بدهیم : اول تربیه عمومی معلم که شاگرد نباید تنها کاپیه کدام مضمون کتبی یا لفظی قرار گرفته و از مفاد علوم بی بهره گذاشته شود . ثانی تربیه خصوصی معلم که فرضاً کتب و دیگر وسایل تعلیم در میان نباشد یک نفر طفلی نسبت بمعرفت نفس و دیگر ضروریات حیاتی و ترقیات و پرورش امور عقلانی و جسمانی خود چه چیزهای لازم دارد و معلم بچه تربیتی میتواند درین طرق بطفل کمک کند ؟ باید است درین مطالب شاگرد از معلم خود استفاده نماید . لهذا درین بحث مقصود ما از تربیه عموماً عبارت از همین دو صورت خواهد بود . حالاً اگر بفضائل تاریخی تربیت مراجعه کنیم خیلی بمسئله حیرت آوری متصادف میشویم چه می بینیم باوجودیکه در ام قدیمه مثل ، آئوریا ، مصرها ، رومها ، یونانیها بقدر امروزه علوم وسیعی نداشت بلکه سواد و کتابت هم خیلی ها محدود بود ولی با آنهم افراد ملل مذکور از چیزی که معروف و مرسوم زمانه شان بود از آنها بی اطلاع نمادند و بطرز معاشرت معموله آنوقت بخوبی آشنا بوده اند .

بطوریکه تاریخ نشان میدهد : در اقوام مذکور علم و علوم منحصر بهمان عده محدود علما و حکما و روحانیون و طبقات ممتازه بوده ولی مفاد آن علوم را عموماً بمادونین و رعایا و اولاد خود شان تطبیق و تحمل کرده و عملاً بپذیرائی آن طبقات مادون را تربیت میکردند و خیلی بتربیه اولاد و مادونین خود حرص هم بودند و درین راه تجربیات و امتحانات مختلفه بعمل آورده می شد یعنی تربیه

شدگان امور اخلاقی و مدنی را در مجالس سلاطین و بزرگان و تربیه شدگان روحانی را در معابد و متعلقات حربی را در میادین قتال و مقابل دشمن آزمایش و امتحان میکردند و کسانی که از عهده این تکالیف بدرستی برآمده میتوانست مورد توجه و انعام واقع میگردد .

قدما وجود اولاد و اهل بی تربیت را خیلی برای خودشان عار میدانستند حتی همین عشق تربیه آنها را بتربیه حیوان نیز وادار می نمود که از قبیل اسب و سگ و غیره را هم بخوبی تربیه کرده و در نمایش گاهها بنظر عموم می رسانیدند .

قدما سواد خوانی را يك صنعت و زرنگی دانسته خود را به تحصیل آن چندان مكلف نمیدانستند ولی تربیه اولاد و اهل خود را ~~حک~~ آنها را بایستی مقابل خانواده ، حکومت ، قوم ، مقابل دشمن در تکالیف مهمان داری ، زراعت فلاحت و غیره چطور مستعد و آماده بازند خیلی درینموارد توجه و مساعی بکار میبردند . وقتاً که ما هم در عصر خود به بعضی اشخاص بی سواد متصادف شده و در وجود آنها بگونه لیاقت و زرنگی و غیره می بینیم شاید استغراب می نمایم که چگونه بدون تحصیل و مکتب شخصی دارای این فضایل میشود ولی اگر اهمیت و مقام بلند تربیه را در خاطر بیاوریم فوراً این تعجب ماها برطرف خواهد شد ؛ چه روح آن مطالب که از منبع تحصیل و مکتب نشئت می نماید شخص مذکور آنها بعنوان تربیه از پدر خود یاد دیگر دانشمندان عصر بدون وسیله سواد فرا گرفته خواهد بود ؛ یا ذهن و استعداد قوی فطری ویرا چنان مستعد نموده است که هر چیز خوب را از هر کس و هر جا مستقیماً درك کرده که پای مرتبی ابداً در میان نبوده است و این صورت اخیر را ما بایستی تربیه فطرت یا تربیه محیطی بگوئیم و الحاصل کتب مقدسه آسمانی و ابدیای عظام هم بیشتر درین راه بمردم قدیمه معاضدت نمودند مخصوصاً روحانیون

اوضاع عامه را تدقیق و احتساب میکردند که آنچه بآنها هدایت داده شده بایستی تعدیل کرده شود !

در مال دیندار قدیمه مثل هندیهای قدیم تربیه بیشتر وجود داشت چه تا امروز و حتی های جنگلات وسط هند با وجود بیعلمی و بی سوادگی ، عربیاتی و غیره بعضی خصایص را مالک اند که جز اثر تربیه قدیمه آنرا نمیتوان دیگر تعبیری نمود . دیانت حقه اسلام از همه بیشتر درین مورد خدمت و مساعدت نموده است چه در اقوام مشرق بعضی خصایل و عادات زشت و ظالمانه که جزو تربیه آنوقت بشمار میرفت موجود بوده و از لحاظ عدم بصیرت مردم یا اضراض متنفذین بین مردم رواج داشت لهذا دین مقدس آنرا رفع کرده و نقصانات این تربیه را ا کمال و بهوم ابلاغ فرمود و ازان بعد تربیه صحیح در مشرق عرض اندام کرده و انوارش در و دیوار تمام عالم را منور گردانید ولی با اینکه مسلمین سلف در اشاعه علوم قصوری نورزیده بودند معیناً تربیه عملی بیشتر از کتب و مدارس عامی مورد توجه آنها بود چه هر حاکم و عامل و پدر و پیشوا نسبت با تباع و اولاد خود شان این مسئله را ملحوظ خاطر میداشتند ~~که~~ بایستی از آنچه لازم و مایه لاحتیاج حیاتی است باید بآنها بیاموزاند پس درین راه قصوری نکرده همه دانستنی ها آنها را مکلف و واداری نمودند ! اگرچه امروز بین مشرقیان معروف است که بغداد ، اندلس ، یا بلخ و هرات فلان ، مقدار کتب خانه و مدارس علمی را دارا بود ولی انصافاً مقدار و تعداد این کتب خانه ها و مدارس علمی بقدر مدارس و کتب خانه های موجوده هند و مصر ، عثمانی نبرسد ! پس اگر در کیفیت ترقیات معنوی و انضباط اخلاقی - معنوی و مشرقیان سلف و انحطاط اخلاقی - مال حاضره مشرق تحقیقات و جستجو نمائیم می بینیم که فقط در آن زمانه تربیت خیلی اهمیت میدادند ولی امروز ما بیل داریم که اولاد ما همه ضروریات خود را از اوراق چند دانه کتب و روز نامه ها

فهمیده و مطابق مقتضیات عقلی و حسنی خود آنرا قضاوت و رسیدگی نمایند ۱۱
 یکی از آلمانها از يك شخص انگلیسی علت پیشرفت و ترقیات بحیر العقول
 ساکنین جزیره بی چیز و نادار برتانی را سوال کرده بود شخص انگلیسی
 در جواب میگوید که آلمانها وزارت علوم دارند ولی ما وزارت تربیت داریم .
 موضوع حسن تربیه جنس انگلوسا کسوف امروز دنیای بشریت را بحیرت
 انداخته و به پیروی اصول خودشان وادار می نماید ؛ چه آنها مثل ملل ترقیه
 قدیمه بلکه صحیح تر اولاد خود را بمقصد مبارزه در حیات تهیه میکنند و آنچه
 لوازم آدمیت و شرایط موفقیت و غلبه است آنرا قولاً ، عملاً ، نظراً بار اولاد
 خود آموزانده برای حسن نتیجه از همان عهد تربیه و تعلیم اخذاتحان لازمه می
 نمایند و پس از فراغ مکتب حتماً فرزند خود را بمیدان سب و عمل سر داده از
 وی امدادیکه ممکن است رخنه در عزم و استقلال و اراده فرزندشان تولید نماید
 باز میدارند و هم تربیه و کسب قوت و صحت جسم که شرط عمده این موفقیت است
 آنرا در مرتبه اولی بحری و مراعات می نمایند .

پس در صورتیکه امروز برای نایل شدن بسعادت و کامیابی در حیات اهمیت
 تربیه حایز مقام بالاتری است و علم بدون تربیه نمیتواند سنگت های موانع را
 از سر راه نسل امروزه ما کنار کند برای ما که تا هنوز هم مثل بعض ملل
 لاتینی در راه توسعه مدارس علمی و فورم تعلیمات و وقت خساراتی را محتمل نشده
 ایم که از تغییر دادن آن دو چار حیرت و تأسف گردیم لازم است اولیای
 عرفانی ما این موضوع مهم را در خاطر داشته و برای اینکه از اسلوب تربیه
 بهترین عصری که در کجا و بچه طور متداول است وسیله یکده فضلالی عرفانی
 خود آنرا فرا گرفته و با مزید اخلاقیات و خصایل ملیه و دینی خود ما که
 از ان تربیه بهتری نیست آنها را ترتیب و تطبیق داده شامل نصاب عمومی ، معارف

وطن محبوب قرار بدهند ، و امید است بوجود اینچنین ترتیبات و نصاب صحیحه اولاد ما هم از فیوضات علمی بهره مند شوند و هم تربیه عصری را فرا گیرند ! یعنی آن تربیه صکه نور عام را از روزنه های عقول و احساسات انعکاس داده معنویات را تزکیه و جسم ما را قوی و نیرو مند ساخته و در میدان سهی و عمل حاضر می سازد .

بمقام جناب مولانا فضل ربی صاحب
رکن جمعیت العلماء

زبانها در بابل

شهرهای بابل و نینوا که گهواره مدنیته عالم و پیش آهنگ امصار و بلاد پهناور کیتی شناخته شده و تا امروز که هبثت های (Geology) طبقات الارضی و (Archaeology) و حفاریات شناسی ملل حیه و با افتخار غرب کاوش های تاریخی و تفحصات روی خاک و زیر خاک نموده اند از کتیبه های بدست آمده والواح منقوه و آلات و ادوات کشف شده تاریخی آن عهدها و روزگاران معلوم میشود که قدیمترین و کهن ترین السنه عالم زبان سیمیا طبقی و (Semitic) سومتریست (Symmetry) ولی در تقدم و اولیت یکی بردیگری تا امروز حکمیت کاملی نشده و این کره تاریخی قضیه لاینحلی گفته میشود .

اما تا آنجائی که محققین تدقیقات عمیقانه نموده و سرمایه های تاریخی بشر هم معاونتی بسزا کرده است معلوم میشود که زبان سومتری چهار هزار سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع در دنیا وجود داشته است . بعد از زبان سومتری زبان سیمیا طبقی که گویا دومین زبان بابل است بروی کار آمده و در دربارهای بابل و نینوا بایک هر جوانی و افتخار تمامی حکومت نموده است تا اینکه سیمیا طبقیان

بروادی فرات و جلگه های قریب آن دست تصرف و تملك یازیده زبان خود را بر حصه شمالی آن نواحی مفتوحه بمثل برق سوق و سیر داده و در اندک مدتی حصه جنوبی آنرا (با آنکه دفاتر رسمی و زبان درباری و قومی زبان سومتری بود) نیز بایک هیمنه فاتحیت و ظالیت تمامی فرا گرفت .

مؤرخین اگرچه میگویند اعراب سیمیا طیبی مراحل تعلیم و تعلم را طی نکرده و از چشمه جوشان علم چندان سیراب نبوده اند ولی چون باعتبار صحت جسمانی و قوای عقلانی مردمان طاقتمند و دارای بازوان قوی و قرایح سرشار و استعداد کاملی بوده و این مسئله ثابت را که حیات اقوام در دنیا وابسته بزبان اقوام است بخوبی فهمیده و درك نموده بودند پس زبانی را که از براری خشک و ریگستانهای گرم صرب با خود همراه آورده و حیات مدنی و ترقیات قومی خود را وابسته بشیوع و تعمیم زبان خود میدانستند با منتهای سعی و کوشش و زحمات تحمل فرسا زبان خود را عمومیت بسزا داده تا اینکه بعد از مدتی به اعلا ترین ذروه اقتدار رسیده نه تنها زبان رسمی بابل بلکه تمام دنیای آنوقت را تحت الشعاع خویش قرار داد و کافه تصانیف و خطوط و تأثر علمی و ادبی بزبان سیمیا طیبی تحویل یافت .

(حکومت زبان سیمیا طیبی در آنوقت تا خراسان و مصر و شام و فنیقیه رسیده بود سه هزار سال قبل از میلاد) ولی این زبان با افتخاراتی که برایش قابل شدم بحال خود قائم نماند تفاق و عشاق داخلی تشمت و پارچگی یعنی ملوک الطوائفی در هر گوشه آنکشور پهناور ظهور نمود و نهال عمر این زبان بسر رسیده را از پا در آورد و زبان سومتری دوباره قائم مقام آن گردیده و بعد از چندی این زبان تازه رسیده دیگر هم جای خود را بزبانهای سوری و آریائی گذاشت خلاصه زبانهای اصلی و محلی بابل را مؤرخین سه قسمت کرده اند : -

اول سومتری (Symmetry) دوم سوریائی (Syrian) سوم

آریائی (Aryan) در روش و اسلوب خط سومتری حروف مفرد شامل نبوده بلکه صورتها و شکل های حیوانات و پرندگان را برای هر موضوع قرار داده بودند و سیمی طیقیان آن را بحروف میخی تحویل داده . سوری هسا و آرین ها همین حروف میخی را که زاده افکار سیمی طیقیان است اتخاذ نموده اند . چنانچه صاحب آثار المعجم مینویسد : این خط میخی خط آریا میباشند که در سرهای نخت جشید و فارس و بیستون و کرمان شاهان و غیر ذلک بر اسحجار منقود و منقوش است . (باقیدارد)



بقلم آقای سرور
گویا

(جبلی غر جستانی)

(۲)

اقتدار در شاعری :

عصری که عبدالواسع جبلی ظهور نموده یکی از درخشنده ترین و خجسته ترین دوره های ادبیات افغانستان بوده است . افغانستان آن روز قسماً (موسوم بخراسان) علاوه بر آنکه سرحد طبیعی خود را دارا بوده ترکستان حالیه را نیز در زیر پر داشته است بنا بران شعرای افغانستانی را گاهی ترکستانی و خراسانی نیز گفته اند . در همین عصر است که آفتاب ادبیات در افغانستان بوسط السماء اقتدار رسیده و پرتو آن بدر و دیوار دربارهای غزنی و بلخ و نسا پور و هرات تابش نموده و شعرای این اقالیم ادبیات افغانی را با وج فصاحت و بلاغت رسانیده توانستند که در مقابل زبان رسمی هرب که بآن هیمنه فاتحیت و غالییت عالمی را فرا گرفته بود دعوی رقابت و همسری نمایند و بلکه درین نبرد ادبی و وطنی از

میدان مبارزه غالب تر برآیند . علاوه برآن بعد از فساد مغل که شام مشرق بی چراغ و طومار علم و ادب در آسیای وسطی درهم پیچیده شد و بعدها شعرای نوظهوری که اقتفا و اقتدا بمشاهیر شعرای ما قبل نمودند از مشاهیر آن مقتدایان و پیشوایان شعر همین عبدالواسع جبلی بوده که یکی از پهلوئان این معرکه و سبک او که محتویست از اعمال صنایع بدیعی از قبیل ترصیع و ترشیح و اسجاع و ایهام و لف و نشرهای مرتب و غیر مرتب و قلب جمله ها و تلفیق بنیان های زنده لغوی و تنظیم پیکره های قوی لفظی و ساختمان های ترکیبی و تصویر میدانهای حربی با لایحه ترسیم مناظر و مرایای طبیعی که یادی از قلل شامخه جبال و دامان کهساران و آبشارهای خروشان این اقلیم زرخیز کهستانی میدهد نزدیک ترین سبکی بروحیات و عواطف باشندگان افغانستان بوده است . اضافه برین شاعر غرجستانی در ادبیات عربی و فارسی اقتداری بسزا داشته و در زبان فارسی یکی از اساتید روزگار خود بوده است . چنانچه نزدیک ترین تذکره بزمان او که لباب الالباب محمد عوفیست و در اوایل قرن هشتم هجری تألیف شده است می نویسد : ادیب عبدالواسع ذوالبلاغتین بوده برنظم تازی قادر بود و در شعر فارسی ماهر همه فضلا برتقدم او یک زبان بودند اما او در نظم دو زبان بود و این از مامعات اوست :

ایا قرت العین هات المدام فما العیش الا السرور المدام

حضرت مولانا جامی در بهارستان خود که آخرین مولفات اوست در حق او چنین می نگارد . « وی فاضل کامل و شاعر ماهر بوده است بر دو زبان تازی و فارسی ، اتفاق است که هیچکس از عهد قدیمه قصیده مشهور وی که مصرع مطلعش این است : که دارد چون تو مشوق و نگار چابک و دلبر ، چنانچه نباید بیرون نیامده است . » این حکمت در حق او از طرف شاعر و تاریخی

بمانند جامی در نهایت درجهٔ دقت و اعتبار است . در تمام فرهنگ ها ولغت‌های که بعد از وفات شاعر نوشته شده ابیات و افراد او ساطع ترین دلیل و قاطع ترین برهانی در هر مورد بشمار آمده است .

وفات و آثار شاعر :

وفات او در سنه ۵۵۵ اتفاق افتاد و گویا به عمر هشتاد و پنج سالگی طومار حیات را در نور دیده ازین دنیا رحلت نموده است و آخرین منزل راحتی و آرا مگه ابدی او بقول صاحب تذکرهٔ عرفات در غزنی قرار گرفته است از آثار منشور او که بقول خودش نثری نیز داشته است در کتب حاضر چیزی دریافت نشد ولی صاحب تذکرهٔ حسینی دیوان منظوم او را هشت هزار بیت مینویسد و تا کنون دیوان قلمی یا مطبوع او بنظر نگارنده نرسیده است و در تذکره‌ها از همه بیشتر صاحب مجمع الفصحای یکدسته قصاید و رباعیات او را نقل کرده . زیرا به طرز دلکش او مفتون و به سخنان دل انگیز او گیرندگی زیادی نشان میدهد چنانچه در شرح حال جلی در جلد اول مجمع الفصحای نویسد .

فاضلیست حکیم و شاعر است کلیم متمصف بصفات حمیده و متخاطب باخلاق گزیده طرزش نهایت دلکش و متین و قصایدش بغایت زیبا و رنگین است .



ترجمه از مجله
کلش می مصر

انسان چگونه بکتابت آشنا شد ؟

علم محمد دین خان
منشی راده

قبل از آنکه از تحولات خط سخن گفته آید لازم می افتد که از اشیا و اجزائی که ضروریات اولیه انسانی بآن برخورد و یا استعمال ادوات زندگی و حوائج معیشتی ویرا فرا گرفته درینجا تذکار نمایم :

انسان پیش از آنکه تشکیل اجتماع منظمی بدهد قرنهای بسیار در حالت توحش و انفراد میزیسته ، روزگار پریشان و زندگی فلابک آمیزی داشته است . مسکن اولیه بشر ، شکاف کوهها بوده . جنس دوبا چون بواسطه انقلاب طبیعت و اختلاف هوا خودرا محتاج بسرنهایی دید ، عدم تامین حیات اورا بفکر بدست آوردن جاهای سهل الدفاع افکند غارها را بزحمت از تصرف حیوانات ضاره خارج کرد ، تغذیه اشرف مخلوقات از رستینهای صحرا ، میوه های جنگل ، و بار مانده طعمه درند گن بوده ، و تهیه قوت لایموت روزانه بیشتر وقت اورا مستغرق می کرده است .


وقتا که خانه های خویشان را از هم جدا و تفریق و بصورت عایله وی زندگی می نمودند برای اظهار نیات و افکار مافی الضمیر خود صور و اشکالی اختیار کردند یعنی از رسم انسان مفهوم انسان و از رسم کوهها خود جبال را ، مطلوب ذهنی گرفته و هکذا از دیگر اشیا نیز صور و اشکال آنها را اخذ نموده بدینصورت کتابت صوری را بروی کار آوردند ، و بعضی از آنها تعبیر افکار و نیات خودرا بوسیله آلات و اجسام ، بطریق مرهوز و مهم اظهار و بیان می کرده اند (که مشهورترین آنها همان سلسله مراسم ها ، و گره های مختلف اللون اهل « پیر » است) ولی چون کتابت صوری ، بسیار بسیط و قریب الفهم بود ، بنابراین

بیشتر انتشار و اشتهار یافته؛ و شقوق مربوطه آن که مراد از هیر و غلیف و خط قدیم مصری که در عمارات و قصور سلاطین مصریان قدیم نقش، نقش و رسم شده است، در وسط السماء اقتدار رسید. بعده کتابت صوری انتقال بکتابت مقطعی نمود و صورت استحمال آن قرار ذیل بود:

صورت مشخص باسلاح را که طلب از خصم و عدو میدانسته اند بلغظ (ع - عد) و شکل مرغ و پرند را به حروف (ط - طی) تعبیر و تحویل میکرده اند با این همه در آخر هر کلمه کلمه وضع نموده اند که حاوی و مفسر همان مطلوب و مقصود ضمیری شان میبود و باز برای برخی رسوم و اشکال اصطلاحاتی را وضع نمودند که دلالت بر معانی کلی و کافی آن مینمود در صورتی که صورت خارجی نمی داشت.

وقتا که خواستند از صور و کتابت هیر و غلیف به شیوه و کتابت دیموطیقه انتقال نمایند چون کاری دشوار و سنگینی بود لهذا در صور و کتابت هیر و غلیف اختصار و تسهیلی، روی کار آوردند ولی با این همه حجات و مساعی خسته گی ناپذیر، مقتدر نشدند که حروف هجائیه را استنباط و اختراع نموده و در خط و کتابت شیوه آسان و سهلتری را ایجاد نمایند ولی این اکتیل شهرت و افتخار بفرق سوریای قدیم یعنی فنیقی ها منسوب و رازنده آمد؛ که به استنباط و اختراع حروف هجائیه موفق و کامیاب گردیدند از همه اول خود آنها بدان حروف پابند و رفع مابه الحیات خویش را نموده و بعد بگرد و نواح و معاصرین تعلیم و تلقین کرده اند چنانچه اول یونان و کلدان از آنها اقتباس نموده و باز بدیگر اقوام انتشار یافت تعمیم و شیوع این حروف در بلاد و بمالک دور و نزدیک آنوقت از روی رغبت و میلان فطری بود نه از روی دقت و تتبع کامل

چنانچه فنیان ایران عهد بازرگانان معروف و مال التجاره آنها در تمام بازارهای دنیا متداول بود و در همین زمان دسته از سوداگران یونانی برسم تجارت مصر آمده ناچار بودند که برای اجرای معاملات تجارتنی کاتبی آگاه و با بصیرت داشته باشند و از همین جاست که بخط و کتابت هیروغلیف آشنا شده و رفته رفته از خود دخل و تصرفاتی در آن نمودند و بطول روز کار حروف تازه مولود را به ۲۲ شکل رسانیدند که هر یک از آن ها را برای یک مقطع و حرف را به حرف و شکل را به شکل و لغت را به لغت نام نهادند چنانچه کار را مصریها (ثور) میگفته اند و فنیقی ها بزبان ولهجه بومی خویش (آدا) میگفته اند پس یک رسم و شکلی را اختیار کردند که عبارت از شکل و رسم سر گاو باشد .

برای دلالت و رهنمائی مقطع حرف الب بک شکل مربع نمائی وضع کردند که به شکل خانه بوده است ، () و در نزد مصریها همین شکل دلالت بر معنی خانه میکرد و خانه را فنیقی ها (با) میگفتند پس یک رسمی را اتخاذ نمودند که به مثابه آن دلالت بر خانه و بر مقطع با بکنند و هم چنان رفته رفته بدین شکل و رویه همه مقاطع را در برگرفتند و این همه پیشتر از یازده قرن قبل از اسلام بوده است .

ما دیدیم که پیش رو این کاروان از همه اول فنیقیها بوده و بحسب مرور زمان معاصرین و مجاورین از آنها تقلید نموده که از انجمله یونان قدیم و آثوریها بوده اند و از اخذ و اقتباس یونانی این همه خطوط و شیوههای کتابتی اهل فرانک توسعه و تمهید یافته مثلیکه از حروف آثوری ها مشهور (به ارامی) همه خطوط مشرقی ها از قبیل خطوط عربی حصص طرابلس ، تونس ، مصر ، مراکو ، شام ، سودان و غیره سواحل افریقه و بلاد عربی و عراق و ایران و افغان و ترکستان حتی بصفحات هندی مانند اوردیه نیز پیدا و همه زادگان ارامی

میباشند و خط کوفی قدیم ترین خطوط عربیست و کشف آن در شهر کوفه
مقارن قرن اول اسلام است اما بعضی کاوشهای روی خاکی وزیر خاکی کشفیات
عمیقانه اخیره ثابت کرده است که در زمان جاهلیت نیز استعمال خط نسخی بوده است
و اتفاقاً محققین کاوشاً بنوشته بر خوردند که از سنه ۵۶۸ میلاد است . و
قدیم ترین خطوط کوفی کتابه است که در عهد خلیفه عبد الملک بن مروان در
یک پارچه سنگ یورشلم در سنه ۷۲ هجری نقش و نقر گردیده است و در
فواصل سه قرن بعد خط نسخی بعد از کوفی بمنصه ظهور آمده و واضح آن ابن
مقله وزیر خلیفه عباسی مقتدر بالله متوفی سنه ۳۳۴ بوده است اما یکی از لذت
شناسان شرق (سیلو سترد سامی) در بین آثار مصری در (موزه لورپاریس)
یکدسته اوراق بخط نسخ بدست آورده است که قدیمترین آن نوشته جات مقارن
سنه ۴۰ هجری بوده است . و ازین اکتشاف نو ظهور معلوم میشود که خط
کوفی و نسخی تقریباً بیک زمان پدید آمده مولود وزادگان یک عصرند اما خط
کوفی را غالباً در جزیره العرب زیاده تر استعمال مینمودند در اواخر ایام خلفای
راشدین رض خط عربی بظهور رسیده و به چهار قلم نوشته میشد و یکی از دیگر
اشتیاق می یافت و کاتبی که نام او قطیبه المجرر بود خوش نویس و مقتدر زمان
خود بود و بعد از آن همین شهرت و فوق العادگی را دو نفر اساسی دیگر ضحاک
بن عجلان ، اسحاق بن عماد حاصل نموده اند ، که اول الذکر از قطیبه بالاتر
و موخر الذکر میدان سبقت را از همه ربود . و معروف دهور کاتبان جید و زبردستی
بروی کار آمده حتی قلم را به دوازده روش آشنا کرده و از هر قلم کار خاصی
میکرفته اند ، مثلاً برای عهود یعنی عهدنامه جات و بیعت ها ، یک مقام بکار میرفت
و برای مواصرت ، یعنی استشاره از امر او فیصله مناقشات شان ، قلم دیگر بکار
میردند و برای اعلان جنگ ها و کتبه های ، مساجد و الواح قصور قلم جلی

استعمال مینمودند و قلم لطومار و قلم الحرم که مخصوص بکتابت و مراسلات خانواده سلطنتی بوده است و چون دوده عروج و اغتلائی خطوط در عهد عباسی ها و انتشار علوم و عرفان بحد اعلی و پایه وسیع بوده است و علی الخصوص این تاج افتخار را مامون بسر گذاشته است اران رو عهد و در بار او یکی از بارونق ترین و علمی ترین دربارهای آسیا بوده است و درین عهد است که نویسندگان مجود بمیل و شوق آمده برای شیوه مرسومه تجویدی وضع نموده باب انشآت جدیدتری برابواب قبل کشودند مثل انشای مرصع و انشای نسخ و انشای ریاضی منسوب بذور یاستین وزیر فضل بن سهل و انشای رقاع و غبار الحلبه که تمام آنها دایر و متداول حوزه های علمی و غیر علمی بوده تمام نوشته جات از قبیل مراسلات و مکاتبات و دفاتر و دواوین و غیره انشات بآن ها صورت میگرفته است و این ها همه زاده خط کوفی بوده و خط نسخ در بین عوام مستعمل بوده است تا اینکه این مقله ظهور نمود و بر چهره نازنین خط حسن و زیبایشهای زیاده علاوه نمود و کتابت مصاحف را نمود یعنی نخستین کسیست که قرآن کریم را در قرن سوم هجری بخط نسخ مرقوم نموده و بنای دفتر و دیوان را بران مستحکم و استوار داشت و بعد از ان علی بن هلال و باز یاقوت بن عبدالله رومی اختراعات تازه و زیادی نموده و در این حال صورت بهتری اختیار کرده اند و بطول ایام خط نسخ فروع بسیاری پیدا کرد گویا خط معمول و متداول در عربی کوفی و نسخی گردید . و ازین بعد یعنی بعد از قرن شش تا قرن هفت هجری فروع ذیل بر روی کار آمدنک ، نسخ ، ریحان ، محقق ، تعلیق و رقاع و بعد فروع دیگری تولید شده است یعنی خط دیوانی دشتی فارسی و غیره آنها .

علم و عمل

اثر طبع
مستغنی

برآمد شاهد عرفان ز خلوت یحجاب اکنون
فکند از چهر رخشان مهوش معنی نقاب اکنون
بود سر مست صهبای معارف شیخ و شهاب اکنون
زدود از دهر ظلمت سر بر آورد آفتاب اکنون
جهان امروز هر رمزی که دارد فاش میگوید
ز نور مهر تابان دیده خفاش میگوید
بدان رنگی آفتابد روز خورشید جهان روشن
بود حال جهان امروز بر پیرو جوان روشن
حقایق میشود هر لحظه بر اهل زمان روشن
شوند امرار پنهان آشکار اوعیان روشن
ترا تا چند روشن دیده نور بتاریکی
مگر خفاش بند چشمه خاور بتاریکی
یکی چشم خرد بکشای و احوال جهان بنگر
بین یکبار بکشا چشم عبرت این و آن بنگر
نوماندی بر زمین اهل زمان بر آسمان بنگر
ز غفلت چند بند چشمهت این خواب گران بنگر
چرا آخر چو داری دیده بنا می بینی
چرا آخر چرا چون کور نابینا نمی بینی

شب و روزت زحماتی نمییایست جان کندن
مهمی ساز خود را در وطن از بهر کان کندن
چنین تا چند باید چاه بهر این و آن کندن
روان در هر کنار ملک جوئی میتوان کندن
چرا ریزد به ملک دیگران آب روان داری
نمایش صرف خاک خویشتن تاب و توان داری
نمائی کار تا گردد بکشور کارگر پیدا
بکوشش میتوان از پشت خاک سی و زر پیدا
نماید کوشش غواص آبی از گهر پیدا
بکوشش میکند هر چیز را نوع بشر پیدا
یقین اهر چه ناید در گمان دارد خبر کوشش
نماید آسمانی را زمین و بحر بر کوشش
که تا مردن نگیرد قوت و تاب و توان از تو
بکوش آخر که خواهد زندگانی آب و نان از تو
که دارد آخر افزون دسر و با چشم و زبان از تو
نیاموزد چرا عام و معارف دیگران از تو
نه آخر با استعداد از خلق جهان کمتر
باصل خلقت و فطرت نه از این و آن کمتر
بکوش آخر تو هم عقل و خرد تاب و توان داری
بگو حرفی بخیر مملکت نطق و بیان داری

چه کم دراصل خلقت جان من از این و آن داری
 چو جسم مرده چند افسرده باید بود جان داری
 جهان تا هست خواهد زندگی از زندگان کوشش
 حیات از این و آن خواهد روان کوشش بجان کوشش
 چه خوش باشد که از علم و معارف بهره ور باشی
 بحکمت قوم خود را رهنا و راهبر باشی
 فرید خلق این عصر منور در هنر باشی
 ز اسرار و حقائق با وقوف و با خبر باشی
 به اندر خاک خفتن در شمار مردگان بودن
 نه اندر زندگانی محو علم دیگران بودن
 بهمت خویش را باید نمود از این و آن بهتر
 نکو باشد که باشی در کمال از دیگران بهتر
 چه خوش باشد بدانش بودن از خاق جهان بهتر
 چو بهتر در هنر از دیگران باشی همان بهتر
 چرا در دهر خود را از کسان بهتر نمی ساری
 چرا خود را فرید عصر و نام آور نمی ساری
 کدامین ~~کار~~ از دست بی آدم نمی آید
 ز کاری عاجز این فرمانده عالم نمی آید
 هر چیزی که کوشد از حریفان کم نمی آید
 ز ما و من ~~کدامین~~ کارو بار ایندم نمی آید
 بکار برتری سعی و عمل گشت این زمن ضامن
 تو کوشش کن نگشتی گرفتار من ضامن

بکوش اندر معارف تا نمائی جوهری حاصل
 به بحر علم غوصی تا نمائی گوهری حاصل
 نهال سعی بنشان تا ازو گردد بری حاصل
 نثاره زورق ما غیر عرفان نسگری حاصل
 چرا از علم و عرفان کار خود بهتر نگردانی
 مس قلبت چرا زین کیمیا چون زر نگردانی
 نداند بحر عرفان قطره اش گوهر نگر دیدن
 نباشد در نصابش معنی بهتر نگر دیدن
 درین مکتب نخواهی خواند زین خوشتر نگر دیدن
 نمی فهمی ازین اکبر خاک کی زر نگر دیدن
 مدارس می نماید از خس و خاری گلستانی
 مکاتب می تواند ساخت دانای ز نادانی
 معارف یاد دارد نسخه از خاک زر کردن
 معارف می تواند قطره آبی کهر کردن
 تواند فیض عرفان حنظلی رشک شکر کردن
 تواند بید را سعی معارف با ثمر کردن
 ز عرفان خاک تازی همسر افلاک میگرد
 ازو بی علم و دانش صاحب ادراک میگرد
 بصنعت پنجه بکشا کرد گارت داده دست آخر
 بحکمت کوش و حرفت اقتدارت نیست؟ هست آخر

بزنی دستی بکاری آسمان دستت نیست آخر
 بکسی کوش هشیارانہ نی دنگی نہ مست آخر
 چو طفلان چند باید زیست بی اندیشه کاری
 چو بجنون چند عمر بان کردنی تنگی و نی عاری
 نگوید کارگر کس در جهان نا کرده کاری را
 نداند صاحب غیرت کسی بی تنگ و عاری را
 نمی خواند کسی گدسته هرگز مشق خاری را
 که میگوید درین کلشن خزان جوش بهاری را
 که خرمن کرد حاصل نا که تخمی بر نیفشاند
 که میگوید کریم آن را که سیم وزر نیفشاند
 پی کسب تعالی کوشش بسیار میباشد
 پی تحصیل عرفان ملت بیدار میباشد
 معارف دوست قوم عاقل و هشیار میباشد
 که تا باید ترقی روز و شب در کار میباشد
 میگویند درد جهل را درمان نمیشد
 چرا این درد را دارو مگر عرفان نمیشد
 چه باشد در جهان کان را نی آدم نمیداند
 بعالم چیست کان این نجبه عالم نمیداند
 چه اسرار و حقائق را زینس و کم نمیداند
 کدامین زخم را جراح ما مرهم نمیداند
 بود از عرش تا فرش جهان آگاه نمیداند
 نمیداند نمیداند مگو و الله نمیداند

چه مطلب را اگر مشکل اگر آسان ندانستی
کدامین علم را ای حضرت انسان ندانستی
کدامین پشه کردی پشه ات تا آن ندانستی
کدامین درس را ای مایه عرفان ندانستی
ز کردی امتحان جوهرت هر کار می-دانی
چرا خود را چنین کم میزنی بسیار میدانی
چرا باخلاق عالم خویش را همسر نمیزی
چرا از کوشش خود قوم نام آور نمیزی
چرا هر روزت از روز دیگر بهتر نمیزی
چرا بهر هوای ملک بال و پر نمیزی
رپتی چند چون نقش قدم برخاک بنشین
نوانی جان من تا برتر از افلاک بنشین
دمی برخیز ناکی بایدت بیکار خوابیدن
چه لازم از برای ملت بیدار خوابیدن
به بستر تابکی چون مردم بیمار خوابیدن
بقرآن تنبلی می آورد بسیار خوابیدن
ضرور است ای هنریزان از برای کار بیداری
برای ~~کار~~ گر نیکو بود بسیار بیداری
کنون وقتست ملت از پی بهبود بر خیزد
جهانرا روز اقبال است و گاه سود بر خیزد

زمانی خواب غفلت را کند بد رود بر خیزد
 خوش آن کودر چنین صبح سعادت زود بر خیزد
 زاد بار آنکه او را طالع بد روز میخواست
 چو شب از بخت خواب آلوده خود روز میخواست
 نیکو باشد هر عصر و زمان بیکار نشستن
 چو خواب آلودگان در سایه دیوار نشستن
 میزبند برای پاسبان بیدار نشستن
 غلط باشد بی کسب و هوشیار نشستن
 هم پیوسته باشد نکبت و بیکاری مردم
 زیسکاریست در هر عصر رنج و خواری مردم
 نمیکردد بعالم ای عزیزان خوار کاریگر
 کسی نشنیده باشد صاحب ادبار کاریگر
 چو گوهر قدر دارد در جهان بسیار کاریگر
 ندارد نسبتی با مردم بیکار کاریگر
 جهان و هر چه می بینی درو آثار کار است این
 بی آثار کار است این عیان و آشکار است این
 وطن ماشین و ماشین کار و ماشینخانه میخواست
 ندارد خوشن این جمله از بیگانه میخواست
 ضرور است این و آن را داشتن بیجانه میخواست
 کنون این نقص ملت غیرت مردانه میخواست
 وطن را صد هزاران کار و مرد کار ناپیدا
 خراب افتاده کجای مملکت معمار ناپیدا

ترا از خویشتن ماشین و ماشینکا باستی
 ترا اهل و طنز در ملکت معمار باستی
 ترا در ملک ماشینخانه بسیار باستی
 ترا ماشین ریسار پی هر کار باستی
 ترا فرض است روم احتیاج خویشتن کردن
 توان ماشین پی هر کار دائر در وطن کردن
 چو کردی جمله ما محتاج خویش اندر وطن پیدا
 شود اهل وطن را جامن جانی بتن پیدا
 بهار ملک را گردد گل و سرو سدهن پیدا
 شود یکباره استغنیات از اهل زمن پیدا
 نباید خواندن تا حشر تارو سوزن از مردم
 نباید چشم احسان داشت ای چشم من از مردم
 فرستد چند سامان حیات غیر از خارج
 ترا تا چند ساز حمل و نقل سیر از خارج
 تفنگ چند خواهد کار طوس غیر از خارج
 چنین تا چند خواهی داشت چشم خیر از خارج
 نباشد چند ما محتاج کارت هیچ در داخل
 بکارت چند باشد عقده پرپیچ در داخل
 چو نتوان احتیاجات وطن را ناب آوردن
 رخارج تا بچندت اینقدر اسباب آوردن

زمالك غير تاكي اطلس و كخواب آوردن
 بکرباس وطن بايد چو نخل خواب آوردن
 ترا بايد علاج خود کفی در زمان خوه باشی
 برای سود خود کوشی بی سامان خود باشی
 کنون ای قوم افغان همت مردانه بیاید
 غنایت بعد ازین از ملت پیکانه بیساید
 زخارج در قفس تاچندت آب و دانه بیاید
 بکارت هرچه باشد از درون خانه بیاید
 بلند از احتیاج غیر تاکی شور و افغانان
 بغیرت آورد ککاش ای کمال شرق جاپان
 بی بیداری ملت هزاران داستان گفتم
 بافغان ماجرای درد باشور و فغان گفتم
 حدیثی را که دردل بگذرانی بر زبان گفتم
 ز حال دل نمودم ترجمانی هر زمان گفتم
 چه می آید ز دست من جز این گفتار می گویم
 اگر کس بشنود یا نشنود ناچار میگویم
 سخن بسیار گفتم بعد ازین خاموش میگردم
 ز لب بستن بی دیک هوس سر پوش میگردم
 برون گفتار را از حلقه آغوش میگردم
 زبان نطق بودم چند گاهی گوش میگردم
 نکو باشد ز بعد اینقدر گفتار خاموشی
 سخن رنج است و دارد راحت بسیار خاموشی

چه میخیزد تو ازین بی عمل گفتار مستغنی
 نمی بینم ترا اندیشه کردار مستغنی
 سخن تا چند گوئی اینقدر بیکار مستغنی
 زمانی کار کن این گفتگو بگذار مستغنی
 خموشی پیشه کن تا چند بی تاثیر میگوئی
 نه تحریرت اثر پرداز و نی تقریر میگوئی

بقلم آقای غلام جیلانی خان
 اعظمی

از مشاهیر تاریخی رجال وطن

سلطان غیاث الدین غوری

(۴)

در سال (۵۸۰) خسرو ملك و اتباعش که دوباره بعضی ولایات را مغشوش ساخته بودند سلطان غیاث الدین حکم بدفع آنها داده شهاب الدین جبهه این مهم عزیمت و خسرو ملك را با تمام اولاد و خاندان او دستگیر کرده بحضور سلطان حاضر نمود که در یکی از قلعه های فیروز کوه محبوس شدند .

در سال (۵۸۵) سلطان بزم سیاحت بمالك مفتوحه و ملاحظه رعایای شاهانه عازم هند گردید ضمناً شوق تسخیر قلعه پتنده و اجیر دامنگیر همت شاهانه شده آن دو ولایات را تسخیر و بلاهور مراجعت فرمود راجه اجیر از دیگر راجگان و راجه دهلی کمک خواسته تعداد دونیم لك سوار و پیاده آراسته بجنک سلطان و استرداد اجیر حرکت کردند سلطان دران معرکه که هنوز قشون کافی نداشت با راجگان رو برو و محض تشویق سپاه افغانی شخصاً

صفحة (۲۸) سال اول - مجله کابل شماره (۹)

دران محاربه داخل شده و با صعوبت بسیاری آن مهم را فتح و دهلی را هم ضمیمه خاک مفتوحه خود گردانید .

سال (۵۸۶) دوباره شهاب الدین بزم توسیع مملکت از حضور سلطان طرم هند شده چندین شهرهای اطراف و نواح دهلی را فتح و قطب الدین ایبک که غلام وفادار وی بود و بالآخره پسر شاهى هند تا یل گردید آنرا حاکم ولایات مفتوحه مقرر و عازم پایتخت شد .

در سال (۵۹۲) سلطان اراده استرداد ولایت خراسان و سرخس را فرموده شهاب الدین را جهت تسخیر و تصرف آن اعزام فرمود شهاب الدین بآن ولایات شتافته همه را دوباره ضمیمه خاک کشور افغانستان نمود .

چون ولایات شمالی مملکت مثل بلخ و بدخشان و بعض حصص مرکزی مثل بامیان و شمالی هزاره جات و غیره که سابقاً از طرف اولاد ملک فیخرالدین عم غیاث الدین اداره و سرپرستی میشد سلطان کافی السابق حدود مذکوره را به بنی اعمام خود گذاشته و آنرا در حوره شادنشاهیت افغانی تحت تا مین میگرفت . .

چون حدود کشور سلطانی بوسعت خود افزوده و برای اداره این مملکت وسیع تشکیلات منظمی لازم بود لهذا سلطان تمام کشور را باین ترتیب تقسیم فرمود : —

۱ : - قسمت مرکزی : حاوی ولایات غوروات ، هرات ، فیروزه کوه ، خراسان ، مرو ، بلخ ، غزنی ، قندهار که از طرف خود پایتخت فیروزه کوه تحت مراقبت شخص سلطان اداره میشد .

۲ : - قسمت ولایات بلوچستان ، صوبه سرحد ، مشرقی و جنوبی کابل ، پنجاب ، سند که تحت سلطنت و فرمانی اعیان حضرت شهاب الدین برادر

سلطان اداره میشد و مرکز آن ملتان و دهلی بود .

۳ : - قسمت شمالی شرقی افغانستان میل خان آباد و بدخشان با میان ، شمالی هزاره جات و سمت شمالی کابل و غیره که مرکز آن با این بوده و از طرف ملوک بامیان بنی اعمام سلطان سرپرستی کرده می شد .

در سال (۵۹۹) پس از فتح خراسان که هنوز شهاب الدین برادر سلطان دران ولایت مصروف نظم و نسق امور بود سلطان بهمر (۶۳) این جهان فانی را بدو فروخته در مسجد جامع هرات در جهت شمال مغربی آن مدفون گردید . بموجب وصایای آن سلطان مغفور شهاب الدین از خراسان به فیروز کوه تشریف آورده رسماً جالس سریر سلطنت گردید و مطابق همان تشکیلات اعلی حضرت سلطان غیاث الدین مرحوم ملوک بامیان را بخصه منصوبه سابقه شان برقرار گذاشته ولایات هند را به نجیب سرپرستی و حکومت قطب الدین ایبک برقرار نمود .

گرچه اعلی حضرت سلطان شهاب الدین در زمان حیات برادر سلطنت دهلی یافته بود ولی در مهمات شاهنشاهی افغانستان خدمات مهمی با اعلی حضرت سلطان غیاث الدین برادر خود نموده و قسمت اعظم مفاخر را در زمان سلطان مغفور و پس از رحلت آن حاصل کرد که این دو سلطان اعظم در خانواده سلاطین غور اقتضارات را توأمأ در همه تواریخ گذشته مشمول بباشند .
(اعظمی)

اقتباس و ترجمه بقلم شهزاده احمد علیخان درانی

اسلام و کشف امریکا

(۲)

کزن درین سفر یک نفر جهاز زن ماهر هسپانوی النسل « پنزن » (Pinzon) نام را با خود برده بود نام پنزن را در سلسله همراهان کولمبس باید بیاد داشته باشیم چنانکه اکنون هم معلوم خواهد شد . از راپورت این سفر معلوم میشود که در هنگام عودت لوازم خوراکی و آذوقه قریب به اتمام رسید و مسافران جهت تحصیل آذوقه مجبور شدند که خط حرکت خود را در قریب سواحل افریقه قرار بدهند پنزن برای این کار تعیین شده بود و چنین معلوم می شود که وی یک شخص جسودی بود و هم مزاج تند و عصبانی داشت لذا در انجام مأموریت خود پنزن با باشندگان امریکادادایل رزم و بیکار شده گله باری آغاز نمود که این حرکت پنزن یا بواسطه عدم پیدایش آذوقه بود یا بسبب تیزی مزاج او بهر حال باشندگان را درون جنگل برجه مجبور گردانید .

کیتان ازین حرکت پنزن را زجر و توبیخ نمود زیرا اینگونه حرکات مغل امور تجارت واقع میشد هنگامیکه جهاز کزن وارد دبی گردید بر علیه پنزن قاعدتاً شکایت نمود ، در نتیجه لایسنس پنزن ضبط و خوش از مسافرت در هر جهاز منع کرده شد و طرد او را از ملازمت بحری اعلان نمود معلوم است این مجازات تاجه اندازه به عصبیت پنزن برخوردده باشد ؟ چنانچه ارحمت مزاج و عصبیتش که بالاخره در مسافرت « یا کولمبس » غالباً بر علیه وی صورت میگرفت این نتیجه اولیه را تصدیق و تثبیت می نماید .



پهنگ منظره از (روهه) پنجهشیر - کابل

